

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

وَمَا يُلَاقِهِ فِي الْمَخْرَجِ

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ خَزَائِرُ

أَثَرٍ لَمْ يَقْدِرُوا عَلَى مُدْغَمِهَا

وَقَدْ كَفَرَ يَحْيَىٰ بْنُ مَرْيَمَ

وَعَصَىٰ آدَمَ ابْنَ آدَمَ الْفَاجِرَ

وَالْكَافِرَ الْكَافِرَ الْكَافِرَ الْكَافِرَ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE13626

CHECK

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بقیاس قلمی را که قلم قدرت او قلم هستی بر جریده عالم گشایه نعمت قدسی است
که نوبت نوشتن در وجود اول در نظر آخر علم است برافراشته آما بچنین کوید خوشین خرمین
ارباب حقائق خادم الطلبة محققان که روزی در محفل فیض منزل نواب والا جناب کریم الله
عیم الا شفاق نواب قاسم علیخان بهادر قیام جنگ دامام قباله بقصای آب نوش واد
وقت بود تقریباً آم عالی اصداریافت که صاحبزادگان بلند اقبال مابدولت در خطوط نویسی
ماید مهارتی ندارند اگرچندی القاب آداب مرسلات و مکاتبات منشیانه بجهت مراتب بعد از
سلیم خا افسر اوافی رسم نمانده حال شونه آید بیفایده خواهد بود و لا حرم بطریق ارشاد آن والا
میساقبت که سببی بر میان جانم و در اندک زمان مختصری ترتیب اوم و چون خطوطی برضوابط
موسوم به دستورالانشا گردانیدم **فصل اول** در ترتیب القاب آداب که خردان بزرگان
فصل دوم در تبسط القاب و آداب که بهر آن بهر آن می نگارند **فصل سوم** در
القاب و آداب که بزرگان خردان رقم بسیارند **فصل چهارم** در **فصل اول** در
وفا غلطی و غیره **فصل پنجم** در نوشتن بعضی خطوط ضروری و کاغذ شری
القاب و آداب که خردان بزرگان مینویسند القاب

خارج الفجر
مجلس خطت استاد
صالح خطت
روان و سوار
منتخب خطت
قلب ای سب
خالد استاد
کردن و جات
بر جنبه
مراح

و آداب سلاطین بنده کمترین عقیدت امین محمد امین بجناب فلک آفتاب از زمان
عبودیت نشان حضور فیض گنج گهسان خدیو مملکت پناهی سلطنت و نگاه ناصیب غلام جهانباران
ایات کشورستانی غوغا ناصیه ولت و عظمت قره باصره ملکت و شمت اورنگ نشین خلافت
و جهان داری محفل آرامی است و اختیار سیلیمان شوکت سکندر صولت چراغ افروز دود و جفا
فروغ دیدن قبال حضرت ظل سبحانی عرص میدار و مثال صفت شمال مشرق حکام خدمت مطلقه
اصدا عزت انار خود و دیگر قهار و وسیله تمام خانه را و موروثی است ایضا خیر خواه بکام
ترقی طلب بر آداب که از تقوش سحر و عبودیت ناصیه جان استقبال را میب و فرین دار و محبت
حاشیه بوسان بساط سلطنت و استاد و گمان پائیه بر خلاف حضرت ظل الهی فرزند خورشید
بخت پناه کا فزایان هم و معا و ن خاص عام کوکب سپهر طوط گوهر دریای عظمت و محبت
سلاطین و کرامت خستستان ملوک و می الا قدر مرقع احکام شریعت مزین سر سلطنت جلال
ملکه و ولته عرض مطالب ضروری می نماید توقع عالم آرامی و طغرای کشور کشای یعنی و اول
جهان داری و جهان بینی حلول اجلال و نزول اقبال فرموده سعادت بر فلک رسانید ایضا
بنده عقیدت کیش از ادب اندیش خاکسار جان شاد احقر العباد و اصغر الافراد استثناء بقدر
نشان حضرت شاهنشاهی ظل الهی صا عد صا سلطنت و شهر یاری عارج معارج خلافت و جهان داری
سلطان الا عظم مالک رقاب لام گهسان خدیو حق پر و حجت فی سلیمان سکوه بانی مراسم مرمم
شاهانه موجود توانین عواطف حسروانه بارک بندگی سپردنیا نگه داشته شرف استیاز بر و بسته بخت
خواه و مان خاص که مرجع تمامات کا فزایان هم و مرکز امور خاص عام اند متمسک میدار و فرمان و
الا و مان نشرف صد و سعادت دارین بخشید ایضا آفتاب عالم تاب شهر یاری و
کرکش شربت افروز جهان داری شهر نشانه کیتو پناه خورشید کلاه حد و چشم دولت
قاهره غوغا ناصیه خلافت بابر به باعث امن و امان خرد و بزرگ موجب درستی مهمات سرین و
فخر سلاطین عالی مرتبت و اسطیعت خواقین بلند مرتبت افاق اقبال و بی طالع و لایع با و در صا و خورشید

بر فلک آفتاب
و سعادت دارد
جمع است
یعنی نشان
بر عظمت
تو چنین
برگه
مر

نظاره بندگان بارگاه عالم پناه روشن و میرین بسیار و منشور لاسع النور کالوجی من السماز فول
سیمت و در کرامت آورد ارضاً طلال اقبال و زافزون و فروغ کوکب سلطنت
زین ملک عرب و عجم خلاصه سلاطین معظم فرازنده را نیت فتح و نصرت و فروز و فتح و نصرت
خورشید سپهر ملک ماه آسمان سلطنت واسطه العقیده شهابست و ایاالت بمقدور
مع کوشاغت و سبالت مدام بر مفاصل عالم و عالمان تانیده و پانیده با آداب و ادب
که شیوه علما مان موردی است بجا آورده بموقع عرض مجرایان حضور و نور السیر و سیار
القاب و آداب و زراعی عظیم الشان بوالا بخیل و بخت و وزیر اعظم
و ستور المعظم مورد الطاف شاهنشاهی نوبت نوازی مرتبه صفیهای سندها را می بزم وزارت
افرازیدان امارت مشتمل بر خصال مریخ جلال التماس و یرینه و سخاوت و کمینه انکه سبالت
و حقیقتی متضمن بر احکام پادشاهی مشعر بر او مظل الهی و رود سیمت آورد ارضاً بجا
ارکان بارگاه و آئینان درگاه نواب زیر و الا تیر خورشید ابی ملک پیرای بزم افروز
ارجمندی نکته اند و زخرو مندی وزیر الوزرا بی امیر الامرای قاعده و ان محفل شهر بار خورشید
آسمان کامکاری مخرن اسرار شاهی مطلع انوار ظل الهی معروض انکه غلام عقیده التیام
از خدمت ملازمان کرامی شخص حاصل کرده داخل محالات شد ارضاً بنده خاکسباقت
شعار بوجه دل را بر قوم اوجیه ترقی دولت و صفی باطن رنقوش از دوا و مرت آن شیرین
ملکیت تکریم سلطنت و بیدار شوکتا بهام اولو العزم فلک تمام قوم دارد تقدیم
آداب غلامی و ذخیره نیکنامی اند و ختم معروض میدارد ارضاً بعض بساط بونبان حضور
باریابان محفل فیض کجور سبب معظم امیر مکررم حیت پرور انصاف گستره قریح مرا سم عدل و
و او قانع بنیان ظلم و فساد خان خانان بمقررب خاقان یار و فادار سردار نادر میرساند
ایضاً بخدمت فیض حیت عمده الوزرا عظیم الشان زنده الامرای عالمی مکان حساب
لواهی وزارت صد نشین امارت حافظ ملک فاضل سلطنت اهلها مخرج الامام نادر و ختم

شاهزاده
عالمگیر
و کمالی
جانشینان
نکونید

امیدار در پرتو انبیا جهان مطاع خوش شمع بر تارک اداوت کیشان پرتو کمرت طفل کمرت فکند
 القاب آداب دیگر امرای نامدار نواب نامدار قدرت قضاوت خلد الله
 دولت آداب نیاز و بندگی که شیوه بندگان جمعی است بجا آورده معروضه میار و اعزاز نامه خود
 فرجام ابواب کمرت بر روی ملازمان دولت کشا و حسب لامر عمل خواهد آورد و ایضا نواب
 مستطاب معلى القاب و امم اقباله آداب تسلیمات فدویانه تقدیم رسانیده عرض میدارد
 سرفراز نامه شجسته انجام و ساعت سبیه اصدا در عزت آورد و بطریق نکاشته قلم فیض تو انجم
 تواند گرفت ایضا ^{نیک} مدار فلک جناب خورشید کای ^{دام} عدله تارک نیاز بخار
 عجز گداشته بر من مطلب میروار و کلدسته کلستان اتصال یعنی نامه عزت و اقبال در دوان
 محو و زمان سعود و در بکر است فرمود حسب الارشاد کمرت می خواهد بست ایضا نواب
 نامدار خداوند خدا یگان زاده الله افضل خاک اقدام خدام درگاه و الاسریم چشم عبودیت
 نموده ملتزم سنیا نامه والا پروانه معلى در باب تردد محالات و امداد تقاوی سرفراز است
 حسب الارشاد سربو تجاوز نخواهد کرد ایضا نواب نامدار نیز و مرشد خداوند نعمت
 سلامت چهره ارادت را از خاک عقیدت آبرو بخشیده التماس سیدار شفق خاص فیض
 درباره تقسیم نخواه سوار و پیاده پرتو و و افکنند نجی که رفته کلاک هوا بر سلک شده افتاء
 الله تعالی بچنان بعمل خواهد آمد القاب و آداب دیگر خوانین روزگار
 خانصا والا مناقب بلند مراتب طلبه اعدای آداب جنبه ساتی سده جاه و جلال معروض شد
 انوار ^{نیک} گاه والا آنکه دیباچه دولت و اقبال پورو مینست آموخته سفارت بخند و لو حوضت و صفای
 یعنی کتاب علی حضرت قدر افزای کمترینان کردید ایضا خانصاحب کمر فرمای بنیان زندان
 قدر افزای کمترینان سلامت بعد تقدیم تسلیم عبودیت که طریقه ملازمان فدویت شعار است
 معروض باد و صحفه فضل و کمال به نزول فیض شمول مهابات گوناگون عنایت فرمود ایضا
 خانصاحب ^{خط} الارشاد فیع المکان سلامت پس از راضیه فرستای عبته عظمت و اقبال

بعضی باریان چنانچه در این خطاب مهینت مضمون و کتاب عظمت مشون کاتبی
 الشما و نزول جلال فرود ایضا خان صاحب خداوند نعمت غریب پرور سلامت بعد ایلخ
 قوامین عقیدت و ارادت که سرمایه بلندی و پیرایه ارجمندی است مکشوف رای اشرف میگردد
 پروانه الطاف الگین بور و مهینت آمو و ممتاز گردانید ایضا خان صاحب فیاض جان تم
 دوران سلامت بعد تنای ملازمت کثیر المفاخرت و آرزوی خدمت وافر الکرامت صمیم
 خوشنظر و اصبح باد در آبادی قریات فزاری یوافقی مضمون فیض مشون پروانه عالی
 اجرای کار نموده شد **القاب و ادب** میرزا **ایضا** صاحب
 فیض بخش عالم و عالمیست بعد ادای بدایای آرزوی نیازمندی و اسحاق
 سخاقت تمنای ستمندی بر آئینه ذهن صیانی روشن با دشت فیض هر رفته و رفته لطیف
 تاج اقبال بر تبار که ارادت کیشان نهاد ایضا صاحب مرجع امور انام و جمیع
 خاص عام و ام ششمه و دولت غاشیه اطاعت بدوش عبودیت کشیده عزمیدار دانسته نامی
 و صیغه گرامی بوصول لطف ستمول غوث و حرمت بخشید ایضا صاحب سرایا علی
 احسان سلامت خلقه ارادت بگوش عقیدت انداخته بحجاب و استکان امن دولت عز
 میدارمقا و ضمه شریف و تکانه لطیف و ارشاد اوقات شرف و روید ایضا صاحب
 امید گاه نیازمندان پشت پناه یکسان سلامت بعد و عا طلع نیر دولت اقبال زافق حجاب جلال
 خدمت فیض مهینت گرامیست نماید و الانامه مفاخرت آیات منزلت و مرتب بخش خانه زاد
 گردید ایضا صاحب شوق شفیق و کرم فرمای به غایت سلامت از خادم و مرتبه که
 بوظائف خرواهی و او را و دولت پرتوی بدام موهظ میباشد عن معروضه بدر جلد بر
 باد نوازشنامه عالی قدرافزای بندگان صمیمی شد **القاب و ادب**
 عظام میر صاحب خداوند نعمت نقا و دمان سیادت ام اقبال از جا کافیت شعار
 جان شمار و حین آثار بر ضمیرضا نظیر ملازمت تقدیر خدمت روشن و مویا میسازد و درازا تفصیل

موجب افتخار عقیدت کی شان گشت **ایضا** میر صاحب بن سادات عظام و خلاصه
شرفای کرام سلامت بنده عقیدت کی پیش دولت اندیش پیش از گزارش آدابیت من
سیدار و ملاحظ ناممه والا مرتب فرق ملازمان خیر طلب بر فلک رسانید **ایضا** میر صاحب
قبله فیض رسان خاص و عام سلامت خیر خواه ترقی طلب سرایا ادب پس از تقدیم مرا
نیاز و تبلیغ مراتب عجز و انکسار منکشف رای احسن میگردد و نواوه حدیقه اقبال کلمه
چمن افضل یعنی گرامی نامه ظاهر و دولت شود فرمود **ایضا** میر صاحب امید کا امید
و کار موی محتسب **ایضا** میر صاحب طلال احسانه بحسب طبیعت من فدویت روش بخدست ملازمان
سرکار عالی اقتدار صبح اوقات می گردد و خرید دولت و اقبال یعنی پروانه گرامت
نشانه بصد و فیض نشو و انواع افعال عثمانیات بخشد **ایضا** میر صاحب به خداوند
فیض بخش فیض رسان سلامت از خیر سگال ترقی طلب که چنین نیاز بسجود منقش دارد
بر خاطر قدسی مناظر و طبیعت حق طویت ظاهر و باهر باد عثمانیت نامه همانون فال رسان
استعدا و اوقات اشرف بر مضامین مرقومه مطلع گردانید **القاب و آداب**
قاضی مسند آرای دار القضا مصدر صدق و صفا قاضی ملام مرجع امام **ایضا**
آدابی که در خوارین کمترین است بخدست ملازمان حضور بجا آورده معروف خیدار **ایضا**
قاضی القضاة رفیع الدرجات سرایا حسنات دایم قضاوه آداب نیاز مندی که سعادت
کنونین در مضامین تقدیم رسانیده عرض می نماید **ایضا** طهر ملت برضا نصیر
غلام مرجع مرام کفیل امور کا فانه امام عظم الله شأنه نقوش عبودیت را خط سرفراز
ساخته التماس بنیاید **ایضا** فیض ملت شفا شریعت آناخته صفات زیاد الله
حاکمای بندگان خاص محل الجواب پر شیم صورت بین نموده بنوک قلم می آرد **ایضا** محرم
کلمات مستقیم سعادات شرعیه دایم نرگانه بعد اشتیاق ملازمت سرایا انجاست
بکشوف رای برضا ضیائی میگردد اند **القاب و آداب مفتی** مفتی احکام

شریعت غرافتوی نویسن ملت بیضا صان الله عزته و حرمتیه بعد از روی خاکبوسی قدم
 شریف عرض مینماید **ایضا** ناسک مناسک عدل و داد سالک مسالک صدق سواد ^{مکانه دار و خدا عزت او ۱۲}
 زاد الله صدقه و عدله مراسم آداب فدویانه که موجب افتخار دارین است عرض نموده
 عرضمیدارد **ایضا** راستی شعار راستی کردار فرمان وای دار القضا مفتی بی ^{۱۳} زیاراد
 دیانت او عیبه از یاد دولت روز افزون روز و شب در زبان ساخته بعض میرا **ایضا**
 مروج مسائل شرعی ترجم اخباریم مفتی دین تابع شرح مستقیم ^{۱۴} دایم طلبه آباده است و مستعد
 بوده بعض میرساند **ایضا** افلاست بینا معافاوت دستگاه علمادش بر کنش
 قائم دولته از تکلفات رسمی و ^{۱۵} کلمات کلنی پهلوتی ساخته عرضمیدارد **القاب و**
آداب علما و فضلا مجتمه فضائل و کمالات محرم اسرار احادیث و آیات زواید
 تحقیقاته خاک پستانه شریف ستره دیده دل ساخته باز قائم طلب ضروری می در آید **ایضا**
 فضل العلماء و اکمل الفضلا زین ارباب معقول و نقول خلد الله علمه و فضله و عیبه بر فضل و
 کمال بلوغه دل نیاز منزل مرقوم ساخته بعد عامی پردازد **ایضا** عمده العلماء و قوه الفضلا
 حقائق دین حق دقایق شرح مبتنی ام علمه و فضله او را و عقیده و شغال ارادت و طیفیه لیل و
 نهرا ساخته عرض مینماید **ایضا** مقتلای ارباب علم و فضل پیشوای اصحاب عقل و نقل دم
 فیضه مدرسه عبودیت را بدرس نیامده و نقی داده عرض میدارد **ایضا** کثافت علوم سیرت
 و صاف فنون حکمت و مطلقا له ارجح القیید و صادق الارادات بعد عرض تسلیم سجد
 بندگان حضور موفور الرزق میرساند **القاب و آداب فقرا و مشایخ کبار**
 طریقت شعا حقیقت آثار و قوه السالکین زبدة العارفين دایم کشفه بعد تسلیم عیبه
 تقدس تبه عرض میدارد **ایضا** مجمع انوار الالوئی محرم اسرار جبروتی صاحب
 مکاشفه و مشاهده زاد الله معرفه آداب خادمانه نجارا آورده عرض میدارد **ایضا**
 حقیقت مآب طریقت امتاب مصدر برکات و حسنات عم فضائله ناصیه عقاود

له الله عزته و حرمتیه
 بعد از روی خاکبوسی قدم

بهرستند فلک آشیانه گداشته التماس مینماید ایضا کاشف اسرار ملک ملکوت
ناظر انوار تقدس جبروت خلد الله گرامتد از بساط بوسی بزم حضور الوار سعاد و قیام
نموده التماس مینماید ایضا مجمع علوم روحانی مور و فیوض سبحانی نقطه و اثره
لکته کتاب کرامت زاده الله فقره ثمارک نیاز بر سده روح اعتقاد گداشته سخا خداوند
خاطر عن مینماید القاب و آداب که فرزندان بوالد میرزاوار
می نویسد قبله امانی و امان که وجود و افضالی و ام اشفاقه بنده و فاکیش
ارادت امین ^{مجلس} تعلیمات عرضیدار و از ^{مجلس} حیفه کامله کترین فرزندان را
عزت و جاه افروود ایضا قبله حاجات وینی و دینوی و ام اشفاقه بعد از تقدیم
شایسته که فریضه سعادت کونین ^{مجلس} افتخار دارین است بعضی طلب می پردازد و سر و قدر دولت و
افزون یعنی والا نامه نیست منشون بشرف و رود شفقت آمو و شرف گردانید ایضا قبله
اعظم ایام و کعبه کابرانام و ام شفقت بنده و دلخواه ترقی طلب کترین فرزندان بعد از امار
مراتب کورنشات عرض مینماید عنایت نامه نامی حمزه و حصول افروخته ایضا قبله حیثی
محازی کعبه صوری معنوی و ام اعطافه جبین نیاز بجا که عقیدت و سووگه شوف رای اقد
میکرد اند محرم نامه طفت شامیه که کمال شفقت مرقوم شده بود عزت و خصوصیت بخشید
ایضا قبله و جهان و کعبه جاودان خلد الله تبارک شفاقه ناصیه و نیاز بسجود ارادت
منتشر ساخته عرض می نماید مفاوضه شریف و رود مفاخرت نمود ایضا قبله فیض
و کعبه آمل و امانی سلامت بعد تنامی حصول دولت استانه بوسی ملازمان حضور
عرض میرساند حیفه عظامی اصدار افتخار فرمود القاب آداب که فرزندان
بما و بر می نویسد حضرت والده ناصیه مرغ است شفقتا بعد اای مراتب تسلیمات
و گزارش در ارج کونشات بعضی ستاران بساط عصمت ^{مجلس} مینماید مفاوضه شفاقه ناصیه
نیت ایضا حضرت والده ^{مجلس} مینماید شفاقه ناصیه کترین عقیدت گردین

بعد از از او ارم رسوخست و پس از اظهار ارم عبودیت مکتوب ضمیر او میگردانند و از این
 شامه در عین نظر سرفراز ساحت **ایضا** حضرت مخدومه معصومه ^{علیها السلام} دامت برکات و عطا
 بعد از تظلال عنایات عالیة تفضلات تعالیة بر ضمیمه عطف تجر و شش و بود با و حقیقه
 بر ایون مبارک معنوی سعاد و دارین بخشید **ایضا** حضرت والدۀ مشفقۀ زبده العفا
 و المعطیات زاده الله الطاهر اطلال قبایل و سایه فضال تبارک نیازمندان عیون کس
 مستدام باد الطافنامه شفقت بود و در و قبال او و **ایضا** حضرت والدۀ شریفۀ محترمه
 محترمه خلد الله عظمتها بر این ^{بسم الله الرحمن الرحیم} عظمی و بر این عواطف کرمی از ^{بسم الله الرحمن الرحیم} عظمی و بر این عواطف کرمی از
 نموده بخیر مستجاب بار یافتگان حضور محنت کجور برساند عاطف نامۀ کرامی شرف امتیاز گرامی
 فرمود القاب و آداب که برادران خردیه خواهر کلان میگویند
 همیشه صاحب عیون مستوره روزگار دامت برکات و عطا بعد از زوی مدایع عنایات تبارک
 و مراتب عواطف فراوان که سعاد و دارین در و مضربست بعض احوال می پروازد
 پیش سعاد و طغرائی فضیلت در حسن اوقات کمترین برادران را متفاخرت بخشید
ایضا همیشه صاحب معصومه و دران سکنها الرحمن بعد تمنای حصول دولت ملکات
 سراپا فاد بر ضرائق قدسی نظر خدمت عالی منزلت و اتمح و لاج با دکر امت نامۀ عیون
 شامه شکر بحالات خیریت سمات بود انواع انواع مباحات بخشید **ایضا** همیشه
 مخدومه مخدراست سر اوقات عصمت زاده الله احسانها بعد استحصال سعادت بگزارشید
 نیازمندان مکتوب رانی خورشید ضیای میگردد اندیشال پیشال یعنی نامۀ تقدس شامه
 مستمن بر کوائف یومی انطوف قیام قیام عزت کونین بخشید **ایضا** همیشه صاحب
 فرمای کمترین برادران دامت اخلاقها مطمح انوار افرام و طم الطاهر بکارم بوده عن
 میدارد بود و حقیقه شامه و نسیقه نامیه عالم عالم سر فرازی رومود **ایضا** همیشه صاحب
 سراپا عطف و سر اسرار الطاف صان الله عز و جل از انواع الطاف بگزاران و لغا

مخبر عیون از کرامات

مینماید اعزاز نامه شفقت آثار وصول التهاج مشمول قدر افزای کترین گردید ^{نسخه ۱۱} ایضا ^{نسخه ۱۲} اما ^{نسخه ۱۳} و ^{نسخه ۱۴} ^{نسخه ۱۵} ^{نسخه ۱۶} ^{نسخه ۱۷} ^{نسخه ۱۸} ^{نسخه ۱۹} ^{نسخه ۲۰} ^{نسخه ۲۱} ^{نسخه ۲۲} ^{نسخه ۲۳} ^{نسخه ۲۴} ^{نسخه ۲۵} ^{نسخه ۲۶} ^{نسخه ۲۷} ^{نسخه ۲۸} ^{نسخه ۲۹} ^{نسخه ۳۰} ^{نسخه ۳۱} ^{نسخه ۳۲} ^{نسخه ۳۳} ^{نسخه ۳۴} ^{نسخه ۳۵} ^{نسخه ۳۶} ^{نسخه ۳۷} ^{نسخه ۳۸} ^{نسخه ۳۹} ^{نسخه ۴۰} ^{نسخه ۴۱} ^{نسخه ۴۲} ^{نسخه ۴۳} ^{نسخه ۴۴} ^{نسخه ۴۵} ^{نسخه ۴۶} ^{نسخه ۴۷} ^{نسخه ۴۸} ^{نسخه ۴۹} ^{نسخه ۵۰} ^{نسخه ۵۱} ^{نسخه ۵۲} ^{نسخه ۵۳} ^{نسخه ۵۴} ^{نسخه ۵۵} ^{نسخه ۵۶} ^{نسخه ۵۷} ^{نسخه ۵۸} ^{نسخه ۵۹} ^{نسخه ۶۰} ^{نسخه ۶۱} ^{نسخه ۶۲} ^{نسخه ۶۳} ^{نسخه ۶۴} ^{نسخه ۶۵} ^{نسخه ۶۶} ^{نسخه ۶۷} ^{نسخه ۶۸} ^{نسخه ۶۹} ^{نسخه ۷۰} ^{نسخه ۷۱} ^{نسخه ۷۲} ^{نسخه ۷۳} ^{نسخه ۷۴} ^{نسخه ۷۵} ^{نسخه ۷۶} ^{نسخه ۷۷} ^{نسخه ۷۸} ^{نسخه ۷۹} ^{نسخه ۸۰} ^{نسخه ۸۱} ^{نسخه ۸۲} ^{نسخه ۸۳} ^{نسخه ۸۴} ^{نسخه ۸۵} ^{نسخه ۸۶} ^{نسخه ۸۷} ^{نسخه ۸۸} ^{نسخه ۸۹} ^{نسخه ۹۰} ^{نسخه ۹۱} ^{نسخه ۹۲} ^{نسخه ۹۳} ^{نسخه ۹۴} ^{نسخه ۹۵} ^{نسخه ۹۶} ^{نسخه ۹۷} ^{نسخه ۹۸} ^{نسخه ۹۹} ^{نسخه ۱۰۰}

ساخته باشند **ایضا** مخدوم الانام مرشد خاص عام و قیقه شناس معقول و متعقلات حضرت
 مخدومی و ام حیاتیه بعد اقتباس افرا خوانداری نشان آفتاب نشان ملازمان گاه والا و
 کلینی تسلیم اینها ریاض فیض تبار خدا مان درگاه معلی بعض مقاصد ضمیمه عقیدت پذیری و آرد فراز
 نامه حقیقت گدین و صحیفه کامله طریقت آئین بود و فضل نمود فرق نیاز نیا رسد را بر آفرین
 رسانید از دریافت خیریت و ادراک صحت مزاج اقدس خرسندی حاصل کرد **ایضا** در
 علمای رگزار منشأ فضیلهای عالی اقتدار حضرت استاد دی ادام الله علیه و فضله حضرت
 ارادت و بدیه عقیدت بخدمت مستفید از خدمت بگزارانیده باظهار مطلب لای بدی مسکو
 پس از بدت بدیه نامه عزت بخش و حرمت افرا و در فتح الحاکم بدی یافت اخبار کلی و خبری
 طمینان کلی و جزئی حاصل شد چاکه تا حصول ولت ملازمت بعنایات ناخجائیت ات
 سر فراز شده **فصل دوم در بیان القاب و ادب آشنایان و برادران**
قربانی و نسبتی که مرتبه شمای و می دارند برادر صاحب مشفق مهربان قوت بار
 برادران سلمه حاضر و غائب آیند و از مطلق و تفقد خود دانسته معلوم فرمایند و دست که
 از نامه و پیغام فرحت التیام سرور الوقت نگاشته موجب تعلق خاطر است برخلاف گذشته
 آینده را نویسان حالات خیریت آیات باشند که طمانینت قلبی از ان حاصل شود **ایضا**
 برادر صاحب چه نمای افراوان و تفقد فرمای بی پایان سلمه بعد ابلاغ مراسم دوستی و چندی
 و انظار مراتب اتحاد و یکتائی معلوم و مفهوم فرمایند براساسه محبت عنوان و مکاتبه سرسامان
 در او ان اسعد و رود فرحت و عشرت نمود هیچ و سرور ساخت **ایضا** برادر صاحب اگر
 شکر و کرم فرمای مهربانی او رسالت بعد سلام سنت الاسلام آنکه از دیر باز طبیعت خلایق
 طوایف متعلق آنطرف است موانع عدم ارسال و ارسال رسائل عز از شقامت مزاج شریف هر
 دیگر مباد **ایضا** برادر صاحب با اشفاق و سرور اخلاق سلامت بعد اظهار مراتب از ویاد
 برادران سلمه انظار آنکه عرصه بعضی گذر که از حالات خیریت آیات اطلاعی دست نداد

این معنی باعث تفکر و تردید است نسبت به احوال خود را ترسیم فرموده باشند ایضا برادر صاحب
 نصیحت بخش چنین قرابت و طراوت آفرامی نگار عطف و سلامت بعد از اجماع شرع الطایفه
 ملاقات که پایانی ندارد مشهور در ای اتحاد و پیرای با و متفاوت و ستر سیمات و مکاتبه نشاط با
 بر تو ورود و افکنند بمطالعه آن صحیفه صحت و تندستی طینان کلی حاصل شد القاب و
 آداب که آشنایان هر قوم را می نویسند خان صاحب قدیم الاحسان
 و عظیم الامتنان سلامت مدت مدید و عرصه بعید منقضي میگردد و که از دریا خیر می فرج
 صحت استر اجماع و تسبیح خاطر دست نهاد و لهذا نگار کی عذر و ترصد که از کبر و کلمات
 خیرت آیات شادمان سلیمان باشد ایضا میر صاحب عالی آرد و الامتیه سلامت
 آرزوی ملاقات عظامی و تمنای موصیلت گرامی چندان نیست که بشیر قلم در آید پس
 آنکه به ترقیم کوالف ضروری پرداز و نامه و الامتیه آن عالی قدر و حصول و خیرت بر طبق
 ارقام شریف و مقدمه معلومه حتی المقدور سعی خواهد بود ایضا شیخ صاحب حق مهربان
 تفقد فرمای بی پایان سلامت تمنای موصیلت و آرزوی کمالست و قد قلم آورد
 آب یا یکمیل مشت پیمون است پس اولی است که بشیر میطالب پیش نهاد خاطر مردار و صحیفه
 اخلاص و قیمه مختصاص مصحوب برادر عزیز و فرحت بخش خاطر منتظر گردید ایضا صاحب
 سر عطف و سر ایا یافت سلامت بعد سلام و صا وقت انجام و پیام موالات
 التیام معروض رای تو و آشنای آنکه به حاجت قرین و قبالة انبساط الگیر و همزه دوستی و اتحاد
 را آب و رنگ خرمی بخشید ترقب که بهرین نسق از خط و کتابت یاد و شام و پیغموده پذیر
 القاب و آداب آشنایان که مرتبه مساوی دارند و محبتی
 و مخلص و اثنی دوستداری را و آشنای با صدق و صفا سلامت بعد از استطلاع حال
 خیرت آیات مکشوف ضمیر تو و تخمیر یا نسخه دوستی و اتحاد مجموع صدق و سیداد و حسن عا
 اصدرا بهجت نمود ایضا صادق الاخلاص اسحق الاثنی و کلید کنجینه و دست می نقش و تزیین

یکجندی سلامت از شدت مفارقت و کمال بیعت چنانکه و چه انداز شوق نامستی و
 و داد که قمره کلک محبت سلک شده بود عالم عالم شادمانی حاصل ایضا دوستی و صدا
 آثار عظیم اللطف والاحسان سلامت از دوری ضروری و مجوری لابدی چه علم از دست
 الاسباب سببی ساز که پرده مفارقت بر خیزد از سطرالعمنونان صیغه اتحاد و قمره
 قلم و او شده بود و انبساط خاطر انداخت ایضا محبت حقیقی و مجازی و مستدرج و
 و معنوی سلامت بعد از تحصیل طاقات خرمی آیات مکشوف خاطر با د بوصول ملاحظه
 ریاض محبت و محبتی بر آب و آب گریه ایضا مجمع کارم اخلاق و صد مرام و وفات
 سلامت ریاض خلاص با بر صفاقت نیست جا و حیرت التماس ابرو اشتیا قنامه اتحاد
 شامه متضمن بر حوال خیرت مال آن صدقیت بیات با صد خرمی آثار خوشوقت گردانید
 انقاب و آداب که شوهر بخت نویسد خط الهی حرز نامتیبای قریب حال ان
 روکار بادیناه و صفت خیر العارصین بوده دریافت نمایند مکاتبه سربا ملاحظه مرقوم
 اشتیاق رسیدند چه مرقوم گردید ایضا اینس خاطر نمکین و جلیس ل زنده گین و اتحاد و اتحاد
 خیر الحافظین زنده معلوم نمایند صیغه محبت و قمره سرور و نشاط آورد بدیرانیت و مشیت
 گردید ایضا عزیزه و فاکیش صیغه محبت اندیش و ام اخلاصها حق سبحانه تعالی در پرده عصمت
 حکما داشته بمطالب صوی و معنوی سنان خطوط محبت نمود علی التواتر و در نمودند بر احوال
 مسطوره لظواهر نمیدند ایضا انوش بهای تنهای سوجب قرار و شکبانی زاده شده
 بحر متنها بعد اظهار انتب اشتیاق و ابراز مدراج وفاق آنکه خط مستر منطد و مقدمه که مرقوم
 شده بود و بطل گذشت ایضا چمن آرمی صیغه وفاداری کلشن پرمی باغ کامکاری و آ
 محبتها در رضای الهی خوش و خرم بوده اوقات پسندیده خود بچنات گزیند و قمره الواد
 صیغه الوفاق یعنی خطاست در عین انتظار وصول بخت شمول نمود القاب آداب
 انبساط و خوشنویسی در شش خاطر خیرین و نشانیهای باطن نمکین سربا و تعالی از

دولت وصال دور مانده و از بزم حضور مجبور افتاده آتش فراق و ناله اشتیاق شمع صبر
 شکنجائی سوخته چه نویسد صحیفه المیت و زود فرحت نمود و منجم محل ساخته بدعای برآورد
 ایضا واقف از محبت و کاشف اسرار بود سلامت از تکلفات رسمیه تعینا عوفیه
 که شبنم بگلستری در آید قیام دلکش و صحیفه جان فراد را شرف اوقات و حسنات
 روی در و نهود ایضا محرم حریم خلوت و خلوت سرایا خلوص محبت و ذوق سلسله الشهاب بآره
 اشتیاق و اشتغال آتش فراق چند آن نیست که بر زبان قلم در آید چار بید کا واجب الامر
 می برد از مکتوب جان نواز دلکش زلفی در حث شمول خود کیفیت مرقوم باد اگر
 رسید ایضا صدق و فاعل مکر صدق و صفاد اتم خلط چون کلوک شوق وصال
 بهجت تامل که از بحر خارج است عنان سمن قلم را ازین وادی عطوفت ساخته بدعا گیرد
 ملاحظه لطیف و مکاتبه شریف رسید باعث سرور و شادمانی گردید ایضا سر مایه زندگی و پیرایه
 فرزندگی سلامت التهاب شاعری و اشتغال نوایر مجوری بخوبی نیست که بحر و
 تقریر و نثر آید لاجرم مقصدی در آید مکتوب مرغوب القلوب در ساعت شمس جلوه
 استحصال داد القاب و آداب که عاشق معشوق نویسد غنچه
 نوید کله رخساری نوباوه نور سیده باغ محبوبی ز ادب و حسن عالم عالم آرزوی محبت
 حضور و جهان جهان تمنای ملازمت موقوفه بر ملازمت حاشیه قرن اطهار
 عرض احوال کثیر الاختلال مینماید تا از خاک استانه شریف سر مینماید و چشم ظاهری
 نمشیده قسم بکستان حسن که اشک رخسار غوانی مهره سرخ بر لبها طاهره ز رو چیده و این شعر
 حسب حال از خاصه مرغان بر بیاض دین گریان نکاشته سمیت ز سر یکدشت بی تو
 چشمم یکی از سر گذشت می توانی است ایضا زینت بخش بزم رعنائی شمع افروخته
 زیبای تو را کعبه و جبهه شریک هم آغوشی و آتش آرزوی هم دوشی متابع جبهه شکنجائی و
 تاب توانائی چند آن سوخته نفس هربا نداده که اثر می یافشانی از آن عالم وجود یافته شوهری و قیام

ناله

از ايام مهاجرت و ليالي مفارقت برين بیدل میگذرد و چه نویسد الرضا باد و چه
 میخانه تغافل مشربی دایم بر دوش صیدگاه خود مطلبی و فقه الله و صله شرک نیاز دارد
 پا بوسی ناز رسانیده و دین داغ دل را بر آه انتظار وصال روشن گردانیده التماس دید
 نامه الطلح انما و حقیقه اعطاف نما و رو بهجت نمود کاغذش مرهم زخم دل و سوا چرا
 سوز چشم دیدار اشتاق ساخته ترقب که همین منوال از نکارش خال ^{طریق} رفع الهم و در
 و دفع قلق مجوری نموده باشد ^{امید} القاب و آداب که معشوق بعا شوق میجو
 شوریده دشت محبت و آفتاب وادی محبت را و الله شقه مراتب اخلاص مدارج اتحاد
 روز بروز در ^{دیار} و ترقی با دار نشیندن جذبه عشق و شورش سودابی اختیار خاطر
 است مادام که دلش وصال فائز گردد به بقیه داغ و تصفیه قلب کوشیدن ضرورانه
 الرضا سوخته آتش مجوری و افروخته داغ مجوری آفازه الله بمراده آداب محبت لوازم
 صداقت پیش رسانیده زبان قلم را بر طلب تریبان می سازد بی وجود با جو دان
 سالک مسالک صدق و صفا و آن نایب مناجیه هر دو فاضل حضور و نرم سر و غیر از کلمات
 ثمره دیگر نمی بخشد جلوه خود را برساند و نه مال مراد بر زمین دل نشاند الرضا خانه بر دوش عالم
 تجرید و حلقه بگوش جهان تفرید دایم عشق بعبث حکام قدیم عشق بر جاوه مقصد و استکمال مشرب
 خصوصیت بزمه عشاق روشن با پیش قلب از حرارت فراق و حقیقت سر سبکی از فطوفان
 زبانی اکثری و خج گشت اینقدر نباید و نشاید فصل سوم در بیان القاب و آداب
 سرایان بحر و آن مینویسند بر خود از سعادت آثار سرمایه زندگی اطال الله عمر بعد
 آرزوی دین بوسی واضح و لایح با کیفیت شبانه روزی اینجا نبوغی که میگذرد و فراموش
 و سپاس است و مرده صحت و عاقبت آن سرمایه سعادت است دعا میدارد الرضا بخوار
 بلند قبال فرخنده فال محفوظ باشد بعد تنهایی در از محبت آثار مشهود با اخبار احوال صحت
 بقدری است و غیر آن تمهید این امروا ^{نظر} الرضا بر خود را و الا بصا حجت طراز و الله عوده

بعد استدعای وجوہات خیریت مخفی نماند احوال اینجا نوعی که دارنده جزو کل سید و سوار
 حد و ثنایست صحت و عافیت آن نوچشم دوام استدعای نماید یضیا بر خود اجمید
 ستوده صفات طال عمره بعد دعای که فایده کتاب خاتمه کلام است بر ضمیر سعادت تحمیر
 ظاهر و باطن با حقیقت نومی اینجا نب بجز اندی مقرون است و حال آنکه خیریت آیت
 آن فرزند خصال شب روز جوان میباشد یضیا بر خود و اقربا آن تار سعادت تار خصل
 الهی باشد بعد آنوی دیدار و تمنای ملاقات فرحت شعله معلوم و مفہوم باد کو انان کا و طار
 چنانکه گذشته می گذرد مستوجب شکر و منت است و نیکوترین صحت و عافیت آن ستوده صفات
 پیوسته مطلوب دارد القاب و آداب که مادر و پدر و بزرگواران و بستگان و
 و نوچشمی سر نایب صحت و پیرایه صفت بر قامت آن نوهال حدیقه و ذریعه با و از چندان
 با شمع مزه خیریت سرور نگردیده موجب نگرانی خاطر است لازم که پوسته نویسان حالات
 باشند تا خوشندی و خوشوقتی دست دهد یضیا روشنی بخش دین والدین طال الله و ما
 بعد تحریر دعا فرید عمری که خلاصه طالب زبده ناست مفہوم باد خط مستقیم بطالع و آمد
 بدین صحت و عافیت خوشی و خرمی رونمود یضیا بر خوداری قرة العینی سلمها الله تعالی و ما
 والدین برای فرزندان سعادتمند پیش نهاد خاطر دارند واضح میگردد اندایر با خطوط مستقیم
 مشعر بر چگونگی حالات صحت آیات رسیدند بطالع آنها خوشی حاصل کرد یضیا نو دیدار
 ظاهر باطن او اندک در او عمر با هر چند که از آیندگان اطراف احوال خیریت مانع نیست
 با تخصیص خطی که مستقیم بود و آه صوب باشد نرسیده تردد و تفکر لاحق می ماند گاه گاه کیفیت
 خودی نوشته باشند کلمینان قلبی شده باشد یضیا نو الا بصاعت ثانی عافیت باشد
 انظار مراتب یدیه بوسی مطالعه با و دیر است که از دو کلمه خیریت آیات صحت سمات مشعر گذشته
 اضطراب خاطر و علق طبیعت است لازم که در فرستادن خط و کتابت مجتبی صحت و عافیت
 جهد بلیغ داشته باشد القاب و آداب که استناد این باشد از آن جهت استخوان

مکتب صلاحیت تعلیم پذیرستان تبت علمه اندک نیز احلیه سعادت و پیرایه ارادت از رویه
 ماثوره سحری پیش رسانیده باظهار مرکزوارث خاطر و مکنونات باطن می پردازد مئی است که
 بدرک چگونگی حالات انشراح خاطر دست نداد و موجب خطرات لازم که تجربه کیفیت خود شود
 نمایند ^{چشم اندیشی شاکر} احمد تلامذه سعادت مند زبده شاکردان اجمند اعطاه الله علما و فضلا بعد دعا
 حق علم و ترفیض که دولت بی زوال است مشهور آئینه دین سایه گردان قبل ازین خطی
 مشایخ کیفیت ماند و بود و در تحت آموختن و افرختن دیدن آن تان حال احوال خود
 بنکارش بینا و در نتیجه طبعیت متعلق یکجا است و آنست که از فرحت مزاج بهجت خاطر
 مطلع ساخته باشند ^{بسیار} اقبالی نهادیمینت آل سعادت و منجسم خصال فقه الله
 تحصیل العاظمه دعا که از دیا علم و فضل و پس از ترقی فهم و دکان مشهور باد از روزیکه و
 انظرف شده اند از احوال ایشان اطلاعی نیست موجب انتشار طبعیت است لازم که
 تا آمدن خود نویسان خیریت باشند که جمعیّت خاطر و دست و **دب القاب و**
آداب که برادر کلان و همیشه کلان به برادر خرد می نویسند
 برادر عزیز بر پاتمیز بعافیت باشند بعد ادعیه و انبیات که خلاصه طالب است مشهور
 خاطر با احوال این محال قرین خیریت است و جمعیّت خاطر و طمانیت قلبی آن خجسته
 خصال مطلوب دارد ^{بسیار} برادر عزیز گرامی قدر عالی منزلت حفظ الله تعالی بعد دعا
 حق و دولت مشهور خاطر با احوال این جانب بفضل یرد می شود موجب شکر است و صحت و عافیت
 ایشان ^{بسیار} خوب مطلوب دارد ^{بسیار} برادر عزیز عالی و قارزاد الله سعادت بعد دعا از دیا و دعا
 و تبتال محبت ماند و دید او اینچند و در هر حال مقرون منت و حسان الهی است و خیریت و عافیت
 ان عزیز الله ^{بسیار} برادر عزیز گرامی نش و والادانش زاده الله بعد دعا می که شکره بجا
 بدو متعلق نیست بحقیقت می پردازد و اینجا خیریت است و خیریت آن برادر بجان بریکم طمأنه
 دارد ^{بسیار} برادر بجان بریکم ^{بسیار} در هر حال قدره بعد دعا و ترقی و دولت آنکه احوال بخیر و در

رب معبود و مقارین خیرتهاست و خبر خیریت آن عزیز سرایا تمیز ندادم استعدا دارد ^{القا}
 و آداب که برادر کلان و همیشه کلان ^{بیشتر} همیشه خرد می نویسند
 همیشه صغیره سلمها الله تعالی دعای فرید عمری و ترقی دولت که شبانه روز در زبان ارد
 مقرون اجابت با ذیل ازین خط سعادت خط مشعر بر ماند و بود خیریت آمو و رسید
 بود از آن وقت تا حالت تحریر احوال ایشان دریافت نیست موجب تشویش خاطر
 ایضا همیشه غزیه من ^{۱۲} و الله عز و جه ^{۱۳} دعای فرید عمری ^{۱۴} بکلمه اجابت رسانیده به
 تسلط یافت تحریر مطالب می پردازد و عرصه بجهت مدت مدید منقضی میگردد که از احوال آن
 طرف اطلاع ندارد لهذا شب ^{۱۵} روز طبیعت متعلق میباشد لازم که بر خلعت گذرشته آنگاه
 را نویسان حالات باشند که جمعیت خاطر حاصل آید ایضا ^{۱۶} معصوم و عقیقه
 من ^{۱۷} و الله عز و جه ^{۱۸} با بعد تمنای وافر دیدار فرحت آمار و آرزوی مکارث لقای مست با شجر
 حاتم یومی زبان قلم را رطب اللسان میسازد و شمع یافته که طبیعت آنفریزه از دوسه روزه
 بر تبه اعتدال نیست این معنی شمرانده و ملال است لازم که جلد اطلاع نمایند ایضا ^{۱۹}
 معززه محترمه من سلمها الرحمن او عید مزید حیات افسردگی اجابت ساخته مشهود و خاطر
 می نماید بموجب درخواست آن محترمه کرن پهل مرصع نوساخت طیار نموده ^{۲۰} مستاو
 رسید آن بزرگوار و دیگر آنچه مطلوب باشد بی تکلف ظاهر ساخته باشند ایضا
 همیشه صاحب من سلمها الله تعالی بعد اظهار شوق و آرزوی لقای بجهت تهنیت
 طاهر می سازد و مقدمه تعیین تاریخ سعید و تقرر ساعت نیک بنا بر شادی ^{۲۱} بخیر
 که نوشته بودند دریافت شد در عرصه دوسه روز و نیم نموده اطلاع خواهد کرد ^{۲۲}
 چهارم و نوشتن شقه و پروانه و تمسک و فارغ خطی ^{۲۳} غره شقه
 انکاران امتیازی عقیدت شعار عبودیت ^{۲۴} اثار خیر خواه بلا اشتباه ^{۲۵} شطح
 عرضداشتی که کرده بود منظر باید دولت گذشت ^{۲۶} تقاوتی انحالات و تردد و گنگنات

[illegible]

است از فصل واجب سه ساله بقولیت مشقار الیه تشخیص کرده داده شد پس بیکدیگر بخاطر جمع تمام تر
 و آنرا نموده مال واجب سه کار سال سال داخل سرکار میفرموده شد و نوشتن شقیات به
 اهلکاران غیرتباری عزیز القدر را نشان آنروز که در و غلج صطل بنام رشتا
 تقریافته کارخانه صطل تها به است و اسپان خاص سوار را غریبی حضرت معلوم شد که
 راتب رو بر خود نمی خوراند پس بدانه و کاه چه رسد اگر بایسان اعتماد کلی نباشد و کار و غه
 دشتن چه ضرور آئینه را از خواب غفلت بیدار شود و الا از کارخانه دست بردار کرد و
 خبر شرط است ایضا مستحق خدمت میفرمود علی سیموم شد که اجناس تو شکانه هفت
 بی آبی تابیدار معلوم نیست که در کدام خواب نگر کو شس می مانند بیکدیگر و دو خطای را
 آفتاب دید و دیگر سباب را نیز در طاقهای بانات کلوخی و بر سر سب که از دنا گرم
 نخود درین باب یکد شناسد ایضا عزت تبار خورشید که در غریبی فیلسفان
 متصدی گذرانید ملاحظه نمودم صاف دزدی و تصرف ایشان دریافت شد متصدی
 مذکور برای مواجبه نزد ایشان میرسد آنچه مبلغ از روی مواجبه کاغذ خواب برآمد لاکلام
 دادنی خواهد شد ایضا خان شجاعت نشان سیف الله خان پسر و ائنه حضور
 اقدس در باب معافی محصول اسپان که از چاند کبیری خرید کرده می آرمج هر کاره
 میرسد در آشنای راه از چوکی و پیره میوشیار باشد و مبلغ پانصد روپیه را سهندوی سربا
 خرج اسپان و نخواه بایسان فرستاده شد در انوپ شهر وصول باید کرد ایضا
 شیخ محبت علی شمیمینه ده هزار روپیه مع بیک تحلی هوایار با کشتی و غبت را سربا
 شیشی عطر کلاب غیره اجناس متفرقه مسئله آن عزت آثار رسید ملاحظه درآمد بسیار
 افتاد و موجب خوشی خاطر گشت پروانه معافی یونیه متصدیان حال استقبال
 براون علاقه سرکار خیر آباد بداند ظاهرا دریافت شد که معصوم علی تبارش معلوم
 مشغول میباشد و از عدم وجه محبت خجالت ظاهر شد بحال و بداند کی مبری برین نظر بر آ

سید مذکور بخت آنه یومیت بر مال برگشته مذکور مقرر نمودیم باید که از تاریخ ورود و پروانه
مذکور هر روز بلا تاغ بمشارالیه میداده باشند که حرف حدیث نماید و از ابواب کجی شهر
نشدند و هر سال سید مجید و نطلبین پروانه معافی از ارضی تنصیدیان حال و استقبال
برگشته بسواره باشند و مازی بست و پنج بیگانه راضی بخت افتاده قابل زراعت خارج
جمع در موضع نظام پور در خالصه علاقه برگشته مذکور من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲۸۵
سازم خلاق پناه مولوی ضیاء الدین معاف نموده شد لازم که ایشان هم نظر بر احتیاق مو
موصوفه ارضی مذکور به پیونده چنانچه بخت مشارالیه و گذارند و سایر ابواب کجی
و دیگران بخت نموده شد و بجهی من الوجوه متعین نشوند و هر سال سید مجید و نطلبین
درین باب تاکید میدادند که بخت بطور معمول از پروانه را بداری چونکید از آن طریق و
و گذر بان شوارع عام باشند غیر فصل علی و کرم خان ملازان سرکار ابواب میرالدوهار
از کلکتم اجعت نموده و بکلیت میسند پانزده کوزی تها ان سوی او با نگر می و طاقت با تا و دیگر
تحالف انجا همراهی آنرا بعلت محمول بوجهی من الوجوه و مزارم نشوند و از حد و خود سبلا
بگذراند درین باب تاکید میدادند و آنرا خطی چون سید میر علی مبلغ ده هزار روپیه که اینجانب بت
تحصیل برگشته بابل از روی بند و اصنام بمواجهه عایا الاکلام ذمه خود و ادنی میداشتند
درینو لا مبلغ سه هزار روپیه دیده و دانسته معاف نمودم و مبلغ هفت هزار روپیه که وصول نموده
در تحت و نه خود آوردم و امی درمی ذمه مشارالیه باقی مانده بنابراین این چند کلمه بطریق
نوشته داده شد که این بحال سید باشد مستحکمند که امتحان عامل برگشته بخواهم چون مبلغ ده
هزار روپیه که حالی شده از و کار الا که شوی را این معیاره فرض گرفته در تحت و تصرف خود آوردم
و فی صدیک روپیه دو ماه بای مقرر نمودم اقرار آنکه مبلغ مذکورم سود و ربحه طور الاکلام برسانم و بکلیت
ادامه دارم بنابراین این چند کلمه بطریق مستحکمند نوشته داده شد خاصه ضامنی منکه سید نجابت ام چون جمع
بمقتدرین کار عالی قدر میرزا محمد علی و محمد شکاری نوکر شد الاکلام ضامن شتم اگر موی ایچ حضرت و

یابی جهت نوکری بگذار و عند الطلب حاضر کرده دهم و اگر حاضر کردن نتوانی بعد از آن جواب
 گویم بنابراین اینچنین بطریق حاضر ضامنی نوشته دادم که ثانی الحال سند با الصفا
 منکه شیر علی ام چون عزیز الله و رده من در سر کار عا سید کاظم علیخان بر سر شته خانسا کماله
 گردید اقراری نمایم و نوشته میدهم که اگر نامه چیز بی تجماع نقد و جنس از تحویل خود کم نماید و یا
 کم کرد و بشرط اشیات ذمه او مال را نشان دهم و از عهده او جواب گویم بنابراین اینچنین
 بطریق ماضی نوشته دادم که دست آویز بکامل گردد و خط منکه باز سید کاظم علیخان
 چون بیکار عالی اقتدار رسید امانت علی در عهده سایشی برای تجارت سید میرزا
 نوکر شدم اقرار مینمایم که شش روز بکار خود سرگرم و مشغول باشم اگر چه شش روز
 و یابی رضا بندی نوکری بگذارم و و مایه ضابطه بدهم بنابراین اینچنین خط و
 داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار خود مشغول باشم و شش روز
 شادی ساجی و بتاریخ ششم و چهارشنبه تقریب حنابندی و بتاریخ هفتم و چهارشنبه
 ساعت سعید که خدائی و بتاریخ هشتم و پنجشنبه عروسی تقریب یافته و بتاریخ نهم و شنبه
 محفل نشاط و بزم نه با ط شوند و رقصه نوید بتاریخ پنجم شهر جماد الاخری بروم و جمعه تقریب محفل
 شایخ و فقراتین و تقریب یافته از یک پاس و زبر آمده تا شام هرگاه بجزایر مبارک آید و رفت
 انفرادی نیز بکجهتی شود و چهارچشم یک زوج دو شاه سفید پوشاکی بیل پوشه حایر و بیل
 سبزه و سبزه طولی و در عرض دو و در عاید با بالآخرید شمیر دو و صد و پانزده راجع الهفت و یک
 ثوب مال سفید بزرگ و دو شاه سفید و یک صد و پانزده طول و عرض و یک صد و پانزده
 تا بجز از فرخ آبا و معرفت علی خاوند اگر بتاریخ دوم شهر شعبان المعظم سه و اخل و شایخ
 عالی شد کم نامه کاغذ منکه نصر الله خان ساکنی بلده لکهنو ام چون قبایل سبلح
 و و صد و پانزده بایت گرو می جوئی سید اصغر علی از زربنده حسب الاتفاق کم کرد
 و سبلح بگوئی از سید و صوفی نمایم و کمال و در این تاریخ و این تاریخ و این تاریخ

که هرگاه قبایله مذکور بر آید بخندرج الیه اشارت نماید و اگر بعد از آن بر آید کسی از ایشان سبب
کند دعوی او باطل است و نامشروع است بنابراین آنچه که بطریق رسیدن مذکور و گننامه کاغذ
نوشته داده شده که ثانی الحال هستند باشد تحریر فی التاریخ شازدهم شهر ربیع الثانی سنه
دزدی نامه سپ منکه محمد خان سوار بهرامی شیخ مسعود ملازم حضور امیر چون
کمی که در سواری بنده از سرای با لگن بنویزد و رفتن از قاضی مفتی و چو در هر
خانه گو گو کو تو ال بر گنه مذکور بر کر ابرایم یعنی اطلاع باشد برین دزدی نامه هر دو
در دست قاضی و در نزد دیگر کسی بشمارد سند باشد تحریر غره دیکم شهر شهری
سقطی نامه سپ منکه شیخ سناء الله سوار بهرامی عظیم خان ملازم حضور امیر چون
سپ شمر غره زین الدین بنده در ملکیت گنج از قضا آبی سقط شده داغ و دهم بریده نزد خود
نگاشت هر گز از آنکه قضا ال و پادشاه چو تره و غیره آگاهی باشد هر دو خطا و آگاهی
برین سقطی نامه سپ ثبت نماید تحریر تاریخ پانزدهم شوال سنه هجری غرق نامه سپ
منکه مرزا اسد علی سوار بهرامی میر عطاء الله خان ملازم حضور امیر چون بنده از سلطان
بلکه شومی آمد و در اثنای راه در ناله کاند و بسبب طغیانی آب و کثرت بارش آب سمنند
سیاه زانو که در زیر سواری داشت در آب فرو رفت از غنیداران قریات و اطراف ناله
مذکور هر که بر این حال مطلع باشد بر این غرق نامه و خطا کرده و در تحریر فی التاریخ هفتم
شهر حجب سنه هجری چهره سوار محمد خان ولد اعظم خان بن سعد الله خان سوار
بهرامی شیخ جهان الله ملازم حضور کند و از پیشانی میس چشم بلند بینی ازین است
که از چشم شمشیر بر کلاه سپ سنگ ملی نیم تاریخ یازدهم حجب بداغ ران سواری سید چهره
میاده نعمت اسد و لیث خیرت الله بن شیخ کریم الله بهرامی محمد نواز خان کیمیدان ملازم
حضور کند هم کون بلند بینی فراخ پیشانی میس چشم لیش ثروت سیاه داغ و در نزد ویر کلک را
تاریخ نیم شهر صفره تفریب و در تحریر بعضی خطوط ضروری

شدیم بنا بر آن اینچند کلمه بطریق عاقلانه نوشته دادم که آئنده را سنبداست طلاق
 موجب تحریر این مقال باعث تفصیل این اجمال آنکه چون سماء انور خاتم که از غرض
 سال بر طبق شرع شریف در عقد من بود و درین سماء مذکور در بارضا و رغبت طلاق
 بآنه دادم و در حق او لفظ طلاق نگفتم و آنچه هر شرعی بود و حاله سماء مذکوره کردم پس
 بعد از آنکه ایام عدت مختار است هر گاه که خواهد شوهر کند بنده را هیچگونه از و تعرض نیست
 بنده اینچند کلمه بطریق طلاق نامه نگاشته دادم که ثانی الحال سنبداست
 توبه نامه **بسم الله الرحمن الرحيم** الحمد لله الذي هدانا لهذا
 قلوب المؤمنين بنور التوبة والاسم تعقار والصلوة والسلام
 على محمد وآل محمد المدينين وبسيد اكرار و عليه
 الاطهار والاشجار والنباتات موجب تحریر این قرطاس آنکه درین وقت
 مسعود و ساعت محمود و فیض مشیون آیه کریمه یا ایها الذین امنوا توبوا
 الى الله توبة نصوحا و بمصدق حدیث شریف الثانی من الذنب كن
 لا ذنب له توفيق الی وسعادت نامتناهی قرین حال فرخنده مال این دیو
 بال گردیده یعنی از جراتم گریه و معاصی صغیره مثل خمر خوردن و باختن قمار و زنا و طوطا
 و یخستن خون ناحق و دیگر منیبات توبه کردم و قسم خوردم که من بعد دیگر کرد امور نامشروع
 نکردم و با دیگر ترکب منیبات و محرّمات نشوم امید از جناب ستمار العنوب عفا
 الذنوب آنست که توبه این عاصی بر معاصی قبول گردد و بنا بر آن اینچند کلمه بطریق توبه نامه
 نوشته دادم که سنبداست و کالت نامه موجب تحریر این کتاب باعث تقریر این خط
 آنکه درین ایام سعادت فرجام فیض ملت مآب کمالات انتساب موکو عبد الله را از طرف خود
 بحالت صحت ذات و ثبات عقل و کین سطلق گردانیدم و در محکم لغت بنویسید و اگر چه چنانکه
 مختار معاند خود نمودم باینکه باینست و در محکم لغت بنویسید و اگر چه چنانکه

است
 غرض از اینست
 روشن کردیدی
 سلمان را
 توبه نمودم
 و بعد از آنکه
 بول بود و
 کشت و بکار
 سواران را
 و در اولان که
 پاک اند
 شان که
 است
 سلمان
 رجوع کنید
 سوی خدا
 رجوع خالص
 است
 کنند
 که مثل آن
 است
 نیست
 است

صواب دید خود و معاویه من موکل انفصال نماید آنچه خوب زشت بعمل خواهد آورد و بنده را قبول است
 بنا بر این اینچند کلام بطریق و کالت نامه نوشته داده شد که ثانی الحال است باشد و عند حاجت
 بکار آید از او نامه الحمد لله الذي جعل العتاق سبب العتق من النار
 والصلوة والسلام على رسول الله وآله واصحابه الاحبار وذريته الطهاره
 بعد حمد و صلوة عرض از تحریر این وثیقه صحیح و صحیفه شرعیه ای که تاریخ و هم حسب المحدث
 هجری حیدر قلی را بهضمون حدیث نبوی علیه السلام من اعتق رقبة المؤمن المومنه
 اعتق الله بكل عضو عضو من النكاح براه خدا را از او کردم و مطلق الکمان نمودم اکنون نام
 بیاسا را با حق و ضم شست هر جا که خواهد بود و هر جا که خواهد نماید هیچ کس را در این کار
 از او تعزیری نیست از فروختن کس و فسخ کردن کسی فرخته نبوده شود و اگر کسی بگوید یا بعد از این
 در آرد باطل و نامشروع و کاذب و نامشروع است بنابر این اینچند کلام از او نامه نوشته
 داده شد که ثانی الحال سند باشد وصیت نامه الحمد لله
 رب العالمين والصلوة على خاتم الانبياء والمرسلين والنجيات
 على آله واصحابه اجمعين برنجبای تو و شرفای عصر خصوصاً بر قاضی و مفتی
 و مشولی شهر و دیگر اکابر شریعت که بوجو فیض آموخه و زمانه حال را آراسته و پیراسته
 سید اند محققان نام که تاریخ بست و هفتم شهر رمضان المبارک ۱۳۰۳ هجری بر خوردار
 جعفر علی همیشه زاده خود را از او الله عز و قدره که در فرزندی گرفته بریت باطن پرورش ظاهر
 نمودم بر جمیع آتش و نقد و جنس باغ و حویلی و زمین داری و فروش و خرید و هر چه
 حیث بقضه ملکیت خود میدارم و بلا شرکت غیر بران قابض و مبتصرن هستم وصی خود
 و قائم مقام خود نمودم و در زندگی خود و بصری تصرف و ثبات عقل مداخلت و او هم کسی بعد
 حتی ملک کند برضا و رغبت خود و این و دانسته بخشیدم و بهر کردم و وصی نمودم بنا بر این اینچند
 کلام بطریق وصیت نامه نوشته دادم که سند باشد استشهاد و نامشده است و بخود حق و کوی

سند است
 بنابر این اینچند کلام
 است برگردانید
 آنرا و در حق
 و صحت نامه
 نازل باد پیغمبر
 و اولادشان
 و باران شان
 که پسندیده اند
 اولادشان که
 انفسه برگردان
 آنرا و در حق
 سلمان باز سلمان
 التبت آنرا که
 خدا بیک عضو
 عضو او را از ایشان
 سید است
 خدا بیک عضو
 عالم با و صحت نامه
 و سلام نازل باد بر
 پیغمبر و رسولان
 و خلفه جگه اولاد
 و باران او

می طلبید مصدق اصناف العیال شیخ روشن علی بر نمایی که در ایام محط سالی که خلاق و مخصوصه
 عظیم گرفتار بودند زنی که نزد این شهادت طلب مدینه ظاهر نمود که من از نسل سادات عظامم
 و این صیبه خرد سال که از خوش میدارم نیز از سادات عظیم القدر است مادر و پدرش شریف
 من و در فرزندی گرفته پرورش نمودم از عرصه چند ماه اوقات بسی بارز و جز که سماه صبر
 میکنم در اینو از نهامی علاقه شمساه مذکوره خوابی بخوابی مرا غبت کسب مثل خود میداد
 که اگر میکنم زجر و توبه پیش می آید لکن خوابی خواهم که چون بفضل الهی تا حال عصمت و عفت
 من قائم است خدمت کسی از شرفای وقت نایم اگر ترویج گیر و عین جناسه این جانب است
 با شمع نهی و قطعه شب بجناب فلک انتساب نواب اصف الدوله بهادر و اهل احوال
 ارشاد شد که شما بخدمت خود نگاه دارید خواه متوجه خواه بکمال محراب و حضور پر نور سماء مذکوره
 در خانه داشتیم و نفقه تقدیر مقدار مقرر کرده و آدم چون صیبه مذکوره او بسن بلوغت رسید
 روزی تقریباً بخدمت ملازمان نواب وزیر عظم و ام آقا به باز عرض کردم مبلغ دو صد و پیم
 برای کار خیر ادا فرمود و چنانچه بتاریخ هفتم شهر حربه الحریب شمسه ابجری بقید و علی نامزد کردم
 و در رمضان المبارک که خطا کرده و آدم هرگز بر نهی اطلاع و آگاهی باشد جنبه تشریف
 مهر و دستخواه و کوی کرده و بدینا عیال با جو و عن الناس مشا و گوشت تقصای پیفرایند علما دین و
 مفتیان شرع حقیق که فی و در خرد و مهر شریف شدند و بیک فقره سماء زیب شیر خوانند و در خرد
 بطرفه شمسه نیز شیر ادا پس ترجیح این وضع بان صیبه شرعا و باشد یا نه متوجه و استحقاق پیفرایند
 علما دین مفتیان شرع حقیق که فی و در خرد و مهر شریف شدند و بیک فقره سماء زیب شیر خوانند و در خرد
 بجهت گذشت اولاد برادران خرد از اولاد برادران و در خرد و مهر شریف شدند و بیک فقره سماء زیب شیر خوانند و در خرد
 از ترکه میراث منی داشتند در شرع شریف و عیال ایشان بایشان سید یا نه متوجه و استحقاق پیفرایند
 الحمد لله الذی بی تواریک لوب العار فین بحلیات بحاله و ران صد و
 اولیا که بصفات کماله و جعلهم و سید

سید محمد شمس خدای است از کوشش که در خدمت دلمای عارفان را بجلالت جمال خود در زینت داده است سینه های نوستان خود بصفات کمال خود در دانه هست آنها را سبب

کردند صحیح و اعتراف نمودند شرعی مخیران با سواد و انساب خود همیون حبیب خان ولد
دائم خان و سعد الدخان ولد هاشم خان و رحمت الدخان ولد ابادت خان قوم
افغان بی حال میسر آفرانیم و منفعت جمیع تصرفاتیم شد عا بر این وجه که بقطعه اراضی اقطاع
غیر آباد مشترکه ما بمقران برادران یک جدی واقع قصبه گرام که پلا تریکت غیری بر آن قایم
و منصرف استیم و مجید و دهست قطعه مذکوره بدین حدود اربعه شرعی آن ملحق است بحدود مشترکه
محمد نور خان مخیران متصل است بحدی مالاب گرو و هر سنگه را چوبت شمالی آن ملحق است بشماره
جنوبی آن ملحق است بحدی ناله و باغ پیرتهی سنگه که زمان بیع شرعی حاصل عن حق الغیر و
ملک الغیر در قبض و تصرف مالکانه خود میسیداریم و بنویلا ما بمقران قطعه بطوره با جمیع حدود
و حقوق مزبور آن داخلی و خارجی من کل قلیل کثیر و ما یضاه و نیست البها خالی عما مشع
و یلیق بمقابله مبلغ یکصد و پیمه سکه حالی راجع الوقت که نصف آن مبلغ پنجاه روپیه سکه مذکوره
میشود بدست غلام جیلاد ولد محمد زلفی ساکن قصبه کوریلدا اگر اه و اجبار طاعون راغبون میقیم
و بیع نمودیم چنانچه من آن از مشتری مزبور وصول نموده در قبض و تصرف خود آوردیم و
قطعه مذکوره را در قبض و تصرف و ملکیت مشتری مذکور گذاشتیم حالا ما بیع و عود قطعه مذکوره
ما با بقون را از مشتری و مشتری مذکور را دعوی من آن از ما با بقون و این تقابل من
در مجلس واحد منعقد گشت و بمو ابر شایان عدول نوشته و ایم پس نوشتن این قیامه
نماذ مار و وارشان ما را نو دیاب قطعه مذکوره بیع حق و ملکی و دعوی و خصوصتی و نصیبی اگر
کسی با بقون دعو نماید طاعتیم و کاذب نامشروع است بنا بر این انچه ذکر بطریق بمعنا
شرعی نوشته و ایم که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة بکار آید بیع صحیح شرعی جایز از
علی طریق الشهرة و الا اعلان لا علی سبیل الخفیة و الکتمان بمعنا موضح اقرار کردیم
و اعتراف نمودند شرعی مخیران با سواد و انساب خود میسیداریم و بنویلا ما بمقران
د او د پور و حالت صحت ذات و نفاد و جواح قولیه و فعلیه بلا اگر اه و اجبار

از این که در این بیع شرعی و منصرف استیم و مجید و دهست قطعه مذکوره بدین حدود اربعه شرعی آن ملحق است بحدود مشترکه محمد نور خان مخیران متصل است بحدی مالاب گرو و هر سنگه را چوبت شمالی آن ملحق است بشماره جنوبی آن ملحق است بحدی ناله و باغ پیرتهی سنگه که زمان بیع شرعی حاصل عن حق الغیر و ملک الغیر در قبض و تصرف مالکانه خود میسیداریم و بنویلا ما بمقران قطعه بطوره با جمیع حدود و حقوق مزبور آن داخلی و خارجی من کل قلیل کثیر و ما یضاه و نیست البها خالی عما مشع و یلیق بمقابله مبلغ یکصد و پیمه سکه حالی راجع الوقت که نصف آن مبلغ پنجاه روپیه سکه مذکوره میشود بدست غلام جیلاد ولد محمد زلفی ساکن قصبه کوریلدا اگر اه و اجبار طاعون راغبون میقیم و بیع نمودیم چنانچه من آن از مشتری مزبور وصول نموده در قبض و تصرف خود آوردیم و قطعه مذکوره را در قبض و تصرف و ملکیت مشتری مذکور گذاشتیم حالا ما بیع و عود قطعه مذکوره ما با بقون را از مشتری و مشتری مذکور را دعوی من آن از ما با بقون و این تقابل من در مجلس واحد منعقد گشت و بمو ابر شایان عدول نوشته و ایم پس نوشتن این قیامه نماذ مار و وارشان ما را نو دیاب قطعه مذکوره بیع حق و ملکی و دعوی و خصوصتی و نصیبی اگر کسی با بقون دعو نماید طاعتیم و کاذب نامشروع است بنا بر این انچه ذکر بطریق بمعنا شرعی نوشته و ایم که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة بکار آید بیع صحیح شرعی جایز از علی طریق الشهرة و الا اعلان لا علی سبیل الخفیة و الکتمان بمعنا موضح اقرار کردیم و اعتراف نمودند شرعی مخیران با سواد و انساب خود میسیداریم و بنویلا ما بمقران د او د پور و حالت صحت ذات و نفاد و جواح قولیه و فعلیه بلا اگر اه و اجبار

در حالیکه در این بیع شرعی و منصرف استیم و مجید و دهست قطعه مذکوره بدین حدود اربعه شرعی آن ملحق است بحدود مشترکه محمد نور خان مخیران متصل است بحدی مالاب گرو و هر سنگه را چوبت شمالی آن ملحق است بشماره جنوبی آن ملحق است بحدی ناله و باغ پیرتهی سنگه که زمان بیع شرعی حاصل عن حق الغیر و ملک الغیر در قبض و تصرف مالکانه خود میسیداریم و بنویلا ما بمقران قطعه بطوره با جمیع حدود و حقوق مزبور آن داخلی و خارجی من کل قلیل کثیر و ما یضاه و نیست البها خالی عما مشع و یلیق بمقابله مبلغ یکصد و پیمه سکه حالی راجع الوقت که نصف آن مبلغ پنجاه روپیه سکه مذکوره میشود بدست غلام جیلاد ولد محمد زلفی ساکن قصبه کوریلدا اگر اه و اجبار طاعون راغبون میقیم و بیع نمودیم چنانچه من آن از مشتری مزبور وصول نموده در قبض و تصرف خود آوردیم و قطعه مذکوره را در قبض و تصرف و ملکیت مشتری مذکور گذاشتیم حالا ما بیع و عود قطعه مذکوره ما با بقون را از مشتری و مشتری مذکور را دعوی من آن از ما با بقون و این تقابل من در مجلس واحد منعقد گشت و بمو ابر شایان عدول نوشته و ایم پس نوشتن این قیامه نماذ مار و وارشان ما را نو دیاب قطعه مذکوره بیع حق و ملکی و دعوی و خصوصتی و نصیبی اگر کسی با بقون دعو نماید طاعتیم و کاذب نامشروع است بنا بر این انچه ذکر بطریق بمعنا شرعی نوشته و ایم که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة بکار آید بیع صحیح شرعی جایز از علی طریق الشهرة و الا اعلان لا علی سبیل الخفیة و الکتمان بمعنا موضح اقرار کردیم و اعتراف نمودند شرعی مخیران با سواد و انساب خود میسیداریم و بنویلا ما بمقران د او د پور و حالت صحت ذات و نفاد و جواح قولیه و فعلیه بلا اگر اه و اجبار

نام را که در این بیع شرعی و منصرف استیم و مجید و دهست قطعه مذکوره بدین حدود اربعه شرعی آن ملحق است بحدود مشترکه محمد نور خان مخیران متصل است بحدی مالاب گرو و هر سنگه را چوبت شمالی آن ملحق است بشماره جنوبی آن ملحق است بحدی ناله و باغ پیرتهی سنگه که زمان بیع شرعی حاصل عن حق الغیر و ملک الغیر در قبض و تصرف مالکانه خود میسیداریم و بنویلا ما بمقران قطعه بطوره با جمیع حدود و حقوق مزبور آن داخلی و خارجی من کل قلیل کثیر و ما یضاه و نیست البها خالی عما مشع و یلیق بمقابله مبلغ یکصد و پیمه سکه حالی راجع الوقت که نصف آن مبلغ پنجاه روپیه سکه مذکوره میشود بدست غلام جیلاد ولد محمد زلفی ساکن قصبه کوریلدا اگر اه و اجبار طاعون راغبون میقیم و بیع نمودیم چنانچه من آن از مشتری مزبور وصول نموده در قبض و تصرف خود آوردیم و قطعه مذکوره را در قبض و تصرف و ملکیت مشتری مذکور گذاشتیم حالا ما بیع و عود قطعه مذکوره ما با بقون را از مشتری و مشتری مذکور را دعوی من آن از ما با بقون و این تقابل من در مجلس واحد منعقد گشت و بمو ابر شایان عدول نوشته و ایم پس نوشتن این قیامه نماذ مار و وارشان ما را نو دیاب قطعه مذکوره بیع حق و ملکی و دعوی و خصوصتی و نصیبی اگر کسی با بقون دعو نماید طاعتیم و کاذب نامشروع است بنا بر این انچه ذکر بطریق بمعنا شرعی نوشته و ایم که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة بکار آید بیع صحیح شرعی جایز از علی طریق الشهرة و الا اعلان لا علی سبیل الخفیة و الکتمان بمعنا موضح اقرار کردیم و اعتراف نمودند شرعی مخیران با سواد و انساب خود میسیداریم و بنویلا ما بمقران د او د پور و حالت صحت ذات و نفاد و جواح قولیه و فعلیه بلا اگر اه و اجبار

طالعا و راغباً بر این معنی که موضع مکرر به عملی بر گشته سرکار لکهنو که زر خرید آبا و اجداد من
 سقر است و از عرصه پانصد سال بطناً بعد بطن بران قابض و متصرف بود و مدون مقر
 از ایشان ارث رسید چنانچه الی هذا اليوم که زمان بیع بشرعی است موضع مذکور در
 قبض علم دخل خود بلا شرکت احدی میدارم محدود است موضع مذکور بدین حدود
 اربعه حد شرعی آن متصل الی کبیره غربی آن ملحق است بناله و جهیل و او دو پور شمالی
 آن ملحق است بموضع رسول پور جنوبی آن ملحق است بجد باغ و تالاب و بنو لاله
 بجمع حقوق و حدود و داخلی و خارجی و مراعات آن من کل قلیل و کثیر و ماضی و مستقبل
 بمقابل مبلغ پانصد روپیه که حالی راجع الوقت که النصف منه مبلغ دو صد و پنجاه و پیه
 سکه مذکوره می شود بدست لاله امر او سکه و لاله تیرای برضا و رغبت خود فرو ختم و تم
 نمودم شبه عا و عرفا خالی از شرط و منفعه و عاری از معانی سطله و کما منع جواز
 البیع چنانچه مبلغ ثمن آن تمام و کمال از مشتری وصول یافتم دائمی و دور بختم
 دهنه مشتری مذکور نیست و مانده و بعد وصول از نوعی که من بآن پیش این قبض متصرف
 بران موضع بودم حالا مشتری موصوف را بر موضع مبیع باغ و تالاب چاه و اشجار و غیره
 واقع موضع مذکور مقرر و غیر مقرر قابض متصرف گردانیدم چون عقیدت صحیح شرعی در میان
 من بمقر و مشتری موصوف الصد و واقع شد و تقابض بدین بر سیل مستقیم تمام کمال
 حاصل گردید جدا شد من عاقد بعیع و لزوم آن بابدال و اقوال مشروط حالاً و نامان
 دعوی و ملکی از روی شش شریف من مقرو و اثنان مرا از ان موضع مبیع و مشتری
 را دعوی شش آن از من مقر اگر کسی بعد ازین و ارثی پیدا شود و مدعی ملکیت
 و شرکت گردد و باطل و نامسموع است و جواب دهنی آن دهنه من بآن است بنابراین
 این چند کلمه بطریق بیغنا مشرعی و رسید ببلغهای مذکور طالعا و راغباً بمهر و استحاکام ابراعلم
 نوشته دادم که دست و پیکر کرده و سند کامل شود همیشه ناممه اقرار کرده و اعتراف صحیح

این سند در روز ۱۲ شعبان ۱۲۸۵ در شهر تهران در پیش من و دو شاهد معتبر
 امضاء گردید

سید خاکی از اهل کتب و سبک جان بر شایسته

شرعی نمود فیض الله و لذت الله بن فقیه الله ساکن احمد نگر در حال صحت نفس و ثبات عقل و
نفوذ و جوارح و اجتماع حواس خمسیه بن جبر که علمای کمینزل حویلی کلی خوشی مشتمل بود و الا ان ساکن
کمینزل پیش بر دو دالان و در بر دو دالان هر دو طرف حجره مع راوی بالای بام و دیوید
و بیت الخلاء و با و چرخانه و غیره مکانات مسقف بچوب ساکو و شیشم که احداث کرده بن مقررات
بلاشاکت و بیست و یک در قبضه مالکانه خود میدارم و محمد دست بدین حد در اربعه ستر طحی است بدو بار
حویلی محمد سعید خان افغان غریب طرف است بکوچه غیر نافقه و درخت خیش شتالی متصل است بحویلی محمد
والکلیه باب المیزاب جنوبی ملصق است بطویل و کا و خانه قدیم خیر آباد حویلی محمد و موهوبه بنده که در
حقوق داخلی و خارجی از قبیل و کثیره مایضات و نسیب الیه با سبمی غلام قادر و لید شیخ عبد علی بن
شیخ نور الله ساکن قصبه مذکور سبه و نمیک کرده دادم بنده صحیح شریعه جائزه نافقه علی طریق الشریعه
و الاعلان الاعلی سبیل الخیر و الکتمان حویلی موهوبه بنده که خالی از شر و مفید و عاری از معاصی
مستطاب با قباض شیخ موصوف الصدق کذا شتم و او در قبضه مالکانه خود در آورده قبضه صحیح شریعتا
بیس نامد مرا و من یقوم مقامی را بر حویلی موهوبه بنده که در محدوده و حق نصیبی ملک و خصوصی و
دعوی ایند این وثیقہ صحیح نوشته دادم بمو ابرو ساسی شهر و اکابر جواریا که بعد من کسی شتم
موصوف دعوی ننکند و حق و ملکی ثابت نماید و این بنده نامه سند کامل است و نیز مکمل نزد شایر
باشد و بعد وفات مشا الیه فرزندان ش بحجت و برهان قاطع که همین قبایله باشند بدو و خود
در قبض و تصرف مالکانه خود داشته باشند پس بن نامه اقرار کردند و اعتراف صحیح شریعی نمودند
سید سرفراز علی امتیاز علی ولدان سید قائم علی فی حال صحیح اقرارنامه عا و عا و بلا اکراد
اجبار برین صورت که موازی یک قطعه باغ یکصد و بیست و پنج راسبه و غیره واقع زمین موضع سراسر
میر که زر خرید و الدبزر کو ارموم با مقدار آن و بعد وفات پدر عا و عا و بلا ساهمت احدی ارش با
مقرین سیده دینولا قطعه باغ مذکور و ده خالی عن حق الیه با حالت تحریر قبایله شرعی مالکانه بر
قالبض و تصرف سیم در حال صحت نفس و ثبات عقول نفوذ و جوارح قولیه فعلیه با جمیع خدود و

و جانش آن در دوازده و دوازده است و انکس که فاکم باشد مقام ۱۱ است در حالیکه حجت اقرار آن در دوازده و دوازده است ۱۱

الحمد لله والمنتهى كنهه وسور الانشا كنهه شهاب الشفا نوح شده تاليف مولوى محمد قانع مرحوم

در ماه ربيع الآخر سنة ۱۲۶۶ هجرى و مطبع

مصطفائى واقع شهر كانه پور محله

پنكا پور محمد مصطفى خان خلف

حاجى محمد روشن خان

مرحوم صانه الله

عز الشرف والى الدار

طبع شود

CALL No. { ف ۵۰۸ } ACC. NO. ۱۳۴۲۶
 AUTHOR فائق
 TITLE دستور الانشا معروف به انشا فائق

Acc. No. ۱۳۴۲۶
 Class No. ف ۵۰۸ Book No. ف ۱۱
 Author فائق
 Title دستور الانشا معروف به انشا فائق

TIME

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

